

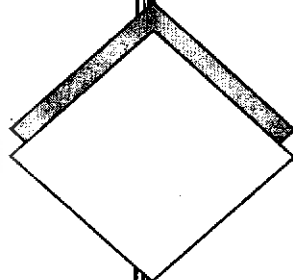
جستار گشایی در

فلسفه غرب



هیئت تحریریه

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



چه وقتی [این کلمه] نقل شد او معمولاً با القابی چون خردمند^۵ شناخته می شد. همچنین او عموماً با عنوان معلّم اول شناخته شده است در پی پذیرش ابتدائی متون یونانی در تفکر اسلامی در زمان کندی فارابی در قرن دهم، تبیین پالوده تری از آن را ارائه نمود برداشتی (کاملتر) را بازیافت و، در اشاره به تعلقش به ارسطو، وی معلّم ثانی نامیده شد. این رشد که در غرب با عنوان آوروز، شناخته شد با نوشتن رساله های متعددی بر آثار او، آخرین شارح بزرگ عرب بر ارسطو بود. بررسی دقیق آثار پیروان ارسطو که از حکمای عرب به دست آمده است نشان می دهد که آنان از ارسطوی واقعی آگاه بودند بعدها انتقال این آثار به اروپای مسیحی موجب شکوفایی مکتب ارسطویی در عهد حکمت مدرسی (اسکوه ستیک) شد.

دعای فلاسفه اسلامی را به عنوان پیروان صرف به اینکه دنباله ارسطو بودند، نباید ارزیابی سطحی کرد، عرف در فلسفه اسلامی تکرار و تجدید حکمت گذشته است، از اینرو

فلسفه مشاء (حکمت ارسطویی) چه فلسفه ای است؟ فلسفه مشاء اسلامی چیست؟ مشائی کیست؟ جایگاه این فلسفه و فیلسوف آن کدام است؟ آیا فلاسفه مشائی اسلامی صرفاً مقلد اسلاف خویش بودند؟ تلاش برای پاسخ به سئوالاتی از این دست می تواند بخشی از مهمترین مسائل تاریخ فلسفه اسلامی را شکل دهد. ما خوب می دانیم که پاسخ به این سئوالات نیازمند تحقیق سنجشگران و بررسی بی طرفانه است. بهر حال، مقاله حاضر به هیچ یک از این سئوالات مهم پاسخ نمی گوید، و نمی تواند بگوید، بلکه تنها طرح این پرسشها را، به طور حتمی، برای ما دانشجویان، بر جسته تر می کند، و جایی برای سنجش باقی می گذارد.

گرایش ارسطویی در فلسفه اسلامی^۱

از زبان عربی، ارستوتل^۲ به نام ارسطاطائیس^۳ یا، غالباً، ارسطو^۴ برگردانده شده است، اگر

^۱ - [این ترجمه مقاله ای است با عنوان

Roatledge ; Aristelinism in Islamic Philosophy
Encyclopedia of philosophy ; vol. by kiki
[KENNEDY - DAY

^۴ - Arista

^۲ - Aristualis

^۵ - به معنی مرد خردمند.

^۳ - Aristutalis

چنین اصالت فلسفه اسلامی را آنچنانکه هست آشکار نمی شود.

فلاسفه اسلامی تمایل داشتند که به ارسطو، به عنوان مرجعی برای اعتبار بخشیدن به دعاوی و نظراتشان، استفاده کنند.

۱- تأثیر آغازین

۲- مرحله میانی: ابن سینا و الفارابی

۳- دوره پسین: میراث حکمت مشاء

۱- تأثیر آغازین: از جمله اختلافات عمده بین فلاسفه اسلامی و ارسطو مسائل مربوط به جاودانگی یا آفرینش جهان، حقیقت وجود و تمایز واقعی بین چیستی (ماهیت) و هستی (وجود) می باشد. کندی، فیلسوف قرن نهم میلادی، در ترجمه های عربی، از ارسطو همچو اساسی برای کارهای فلسفی اش بهره برد. او، در زمره آثار دیگر، رساله ای نوشت به نام فی کمیه کتب ارسطاطالیس و مایحتاج الیه فی تحصیل الفلسفه نوشت که مخصوصاً به ارسطو می پردازد. بخش نخست این رساله، قبل از پرداختن به تلخیص مطمئناً غیر ارسطوئی پیرامون مسائل موجود در رساله های طبیعی، مختصری دقیق از کارهای منطقی

گونگون ارسطو، مانند مقولات^۱ و تعبیرات^۲، ارائه می دهد. گرچه کندی و امدمدار به تفکر ارسطوئی است اما با حمایت از ایده آفرینش از عدم بوسیله خالق، از ارسطو جدا شد.

علاوه بر این، او ایده در متن رسالاتی که درباره آفرینش نوشته است به ارسطو نسبت می دهد. هنوز در اینکه آیا کندی را باید بیشتر افلاطونی، به حساب آورد یا (ارسطوئی) اختلاف است. فهرست آثار منسوب به ارسطو که نزد نخستین فلاسفه اسلامی موجود بودند در الفهرست ابن الندیم، کتابنامه نویسن قرن دهم، موجود است. اثری که با عنوان انولو جیای ارسطو^۳ (الهیات ارسطو) شناخته شده است، اگر چه صرفاً بطور گذرا در الفهرست معرفی شده است. توجه زیاد دیگر به آثار فلسفه و منطقی که به درستی منسوب به ارسطو است به علاوه اطلاعات مربوط به مترجمان، شماره فصول و آثار شارحان غرب از اهمیت

Categories

۱- (پری ارمیناس، احوال قضایا) De intertar tatiene

۲- Theolgy og Aristotle

وجود اینکه، فلسفه سینایی تا حد زیادی ادامه دهنده سنت ارسطویی است، نظرات ابن سینا درباره واجب الوجود و ممکن الوجود سابقه ای در فلسفه ارسطویی ندارد. بهر حال از آنجا که او از خراسان است نمی توان امکان تأثیرات آیین بودا، زرتشت و هند را بر فلسفه او نادیده گرفت.

تفاوتها بین ارسطو [فلسفه اسلامی] ناشی از این حقیقت است که ایشان در محیطی اسلامی دست به قلم می بردند، آنها می بایست جهت توافق با ایدئولوژی مذهبی، تغییرات خاصی ایجاد کنند، [هر چند] از جهتایی، ممکن است این تغییرات است مهم تلقی نشود. فلاسفه اسلامی به عقیده ارسطویی درباره مفاهیم اساسی ای چون ارتباط صورت و ماده، عمیقاً معتقد بوده اند.

در میان دانشمندان دوره میان-قرون چهارم و پنجم هجری (دهم و یازدهم میلادی) - فارابی اولین مشائی مشهور محسوب می شود و با عنوان معلم ثانی شناخته شده است. بعضی دانشمندان آثار او را تقسیم کرده اند به آنهایی که پذیرای تأثیر ارسطویی است، مانند کتاب الحروف، و آنهایی که معروفتراند، مانند کتاب (فی میادی آراء اهل المدینه الفاضله)،

نسبی این آثار نزد ابن ندیم و خوانندگانش حکایت می کند.

اگر بر مبنای فهرست موجود در الفهرست حکم کنیم، فلاسفه اسلامی قادر به دریافت شناخت منطقی، طبیعیات و مابعدالطبیة ارسطو بوده اند. اما از آنجا که اتولوجیای ارسطو در واقع یک اثر نو افلاطونی و مبتنی بر تاسوعات^۴ افلوپین بود، پذیرش انتساب [آن] به ارسطو شناخت ارسطو با مشکل مواجه می کند بهر حال، تأثیر ارسطو بر فلسفه اسلامی هر چه باشد، مسلمانان ناگزیر به حل بعضی از مسائل اساسی خود، مانند [مسئله] مفاهیم ذهنی در زبان خود، بودند. مخصوصاً، به خاطر فسادان کلمات انتزاعی در زبان عربی، مجبور بودند که واژگان فلسفی بکار برند.

۲- مرحله میانی: ابن سینا و فارابی

فلاسفه اسلامی متون [تعلیمی] ارسطو را گزینش و دست چین کردند چون آنرا متناسب با اهدافشان یافتند، از او به عنوان یک مرجع بهره بردند. آنها می دانستند که فلسفه دانشی بیگانه است و از آنجا که فاقد مرجعیتی خودی است به مرجعی خارجی [بیگانه] نیاز دارد با

^۴ - (تساعیات، ندگانه ها)، PLOTINUS

که تنها با عنوان المدینه الفاضله شناخته شد ، آن رساله ای ایده آلی است که از نظریات نوافلاطونی ، مانند [نظریه] صدور که همه چیز پدید آمده از حقیقت یگانه می داند حمایت می کند ، هویت خودی رفتن اندیشهٔ ارسطویی او در حالی که پژوهاک مبانی آن در کتاب الطبیعه است ، که در آن از علل چهارگانه بحث می کند آشکار است .

اینجاست که وی همانندی کامل ، بسا نظر ارسطویی دربارهٔ علل چهارگانه را نشان می دهد ، هر چند که [در اینجا] او مایل است تا اندازه ای تفسیر خودش را نیز ارائه دهد . او کلمهٔ اساب (auses) را که ابن اسحاق بر گزیده بود ترجیح نمی دهد و بجای آن کلمهٔ مباد را که به معنی اصول است (prinaple) را بکار می برد .

اما ، از جهت مهم دیگر فارابی بطور کلی ارسطویی نیست . در المدینه الفاضله ، بحث مفصلی دربارهٔ زمان ، کودکان و اسیران (بردگان) ، به عنوان افرادی ضعیف به چشم نمی خورد ، در حالیکه ارسطو بدان می پردازد علاوه بر این ، فارابی اهالی مدینهٔ فاضله و مدینه های جاهله را براساس شاخصهٔ معنوی

تمایز می کند . او اثرش ، کتاب الحروف که عنوان آن را از حروف یونانی که عناوین فصول ارسطو گرفته شده است شرحی بر مابعد الطبیعهٔ ارسطو قلمداد می کند در حالی که الحروف ملهم از علائق ارسطو است و به بسیاری از همان موضوعات می پردازد ، صرفاً تقلیدی از کتاب مابعدالطبیعهٔ ارسطو نیست ، حتی از ترتیب مابعد الطبیعه پیروی نمی کند . فارابی معتقد بود که عقاید و نظریات افلاطون و ارسطو در نهایت به توافق می رسند ، عقیده ای که امروز پذیرش آن برای بسیاری از فلاسفه دشوار است . ممکن است سؤال شود که چرا ابن سینا (Avicenne) رسالهٔ اثولوجیای ارسطو را [که به غلط به ارسطو منسوب است] به اشتباه از ارسطو بداند در حالی که چنان تسلطی بر مفاهیم ارسطویی داشت که می توانست آنها را دقیقاً بدون مراجعه به کتاب و تنها با تکیه بر حافظه نقل کند او در نامه به کیا دربارهٔ هویت نویسندهٔ اثر لوجیای ارسطو اظهار شک می کند و می گوید که متن تا حدی مشکوک است . لحن گویش او نشان می دهد که اگر چه این اثر را در زمرهٔ دیگر آثار ارسطویی قرار می دهد ، اما هرگز نتیجه نمی گیرد که حقیقتاً اثر ارسطویی

بر خلاف شرق اسلامی، که در آغاز یک سنت یونانی فلسفه از قرن نهم [میلادی] رشد و نمو کرد، فلسفه دیرتر به اندلس وارد شد، ابن باجه^۱ که در لاتین به او اوپیس می گویند یکی از نخستین فیلسوفانی بود که در نیمه اول قرن دوازدهم در آنجا فعالیت می کرد. شروح کاملاً ارسطویی او بر آثار منطقی فارابی هنوز باقی است. ابن خلدون جامعه شناس و مورخ او را در ردیف ابن رشد می داند، و بی شک ابن باجه بر ابن رشد، که مشهورترین فیلسوف مسلمان اسپانیا است، تأثیر داشته است.

ابن رشد که در مغرب زمین بنام اوروس شناخته تر است آنچنان که در اروپای قرون وسطی تأثیر گذار بود در جهان اسلام تأثیر نداشت اروپای قرون وسطی یا بدین خاطر که در محیط غربی [ای که تحت تسلط] عالم اسلام [بود] زندگی می کرد یا به خاطر نوشتن شروح متعدد بر آثار ارسطو، شهرت یافت. ترجمه های لاتینی آثار او در ظرف یک قرن از وفاتش در دسترس بود. از آنجا که ابن رشد از خانواده فقهای برجسته ای برخاسته بود، علاوه بر تعلیم فلسفی، تعلیم

است. از طرفی. در دانشنامه علائی، که شرح از مابعدالطبیعه وی است قولی را از ارسطو استنباط می کند، و در آغاز مدعی می شود که ارسطو وجود نخستین، را عنوان موجودی که سعادت را در خود دارا است، تبیین می کند. معلوم نیست که ابن سینا این نظریه را از کدام بخش از مابعدالطبیعه به دست آورده است؟

چرا که چنین عبارتی در مابعدالطبیعه به چشم نمی خورد.

در جای دیگر، ابن سینا، وقتی به خاطر رساله تعریفات درباره نظریه تعریف بحث می کند، از ارسطو قولی با تکیه بر حافظه خود نقل می کند که او (ارسطو) تعریف را به (قضیه ای بیانی که ماهیت یک چیز را نشان می دهد) تعریف می کند، این یک نقل قول دقیق است. این که ابن سینا به گفته خود نظرات مهم ارسطو را پس از تنها یکبار، مطالعه کتابها [یش]، کلمه به کلمه به خاطر می سپارد و پس از آن نیازی به رجوع نمی یابد، قابل ملاحظه است، با توجه به زندگی عجیب او، این موضوع باور کردنی است.

۳- دوره پسین، میراث حکمت مشاء

^۱ - (ارسطو این مبحث را در مواضع (topice) مطرح می کند) on Degintions

ابن رشد آخرین مشایی در جهان اسلام است. در سراسر دوره تفکر اسلامی همواره متفکرانی بودند که نسبت به عقل‌گرایی و منطق، مخصوصاً نسبت به مطالعه فلسفه که منجر به بی‌ایمانی می‌شود سوءظن داشتند. غزالی و ابن تیمیه معروفترین ایشان هستند.

غزالی فلسفه آموخت تا بتواند آنرا رد کند. او می‌گفت: که معرفت مرتبه‌ای پایین‌تر از ایمان دارد، چرا که نمی‌تواند شکوک (تردیدها) را برطرف کند. (تهافت الفلاسفه) او تأثیری ماندگار داشت. در آن کتاب غزالی به ارسطو و پیروانش مثل فارابی و ابن سینا، حمله می‌کند.

به ویژه بر عقیده ارسطویی درباره‌ی قدم عالم اعتراض می‌کند، عقیده‌ای که به نظر او با توصیف قرآنی خلقت عالم از عدم به دست خدا ناسازگار است. همچنین به عقیده این نظر به نحوی کاملاً غیر قابل پذیرش خدا را محدود می‌کند. دو قرن بعد ابن تیمیه «الرد علی المنطقیین» را می‌نویسد و بر روش تعریف و برهان، که مورد استفاده فلاسفه‌ای بود که تحت تأثیر ارسطو بودند، حمله می‌کند.

فقهی نیز داشت. از اواخر تاریخ ۱۱۷۰ میلادی است که شرح‌های خود را بر آثار مختلف ارسطو مانند: طبیعیات، مابعدالطبیعه، کتاب نفس، درباره آسمان و تحلیلهای پسین، تألیف کرد. او چه در شروح طولانی و متوسط، چه در تفاسیر کوتاه سعی می‌کرد میزان انحراف فلاسفه اسلامی پیش از خود را از ارسطو مورد بررسی و مطالعه دقیق قرار دهد، و در اثرش فصل‌المقال^۲ بسیار تلاش می‌کند که بین دین و فلسفه، آشتی برقرار کند. او در می‌یابد که تعقل در موجودات و جستجوی معرفت، در احکام قرآنی به عنوان یک فریضه آمده است. مناسب است که نظری بر دیگر آثار ابن رشد داشته باشیم، تهافت‌التهافت او حمله‌ای بر مکتب نو افلاطونی و دفاعی از حکمت ارسطویی واقعی است. ابن رشد، در مسئله منشاء و مبدأ عالم، [نظریه] آفرینش سرمدی (خلقت از ازل) را می‌پذیرد و صدور را رد می‌کند و در حالیکه تهافت را بدو به عنوان ردی بر حمله غزالی بر فلاسفه، می‌نویسد. با ابن سینا نیز در مورد ضرورت (وجوب) مخالفت می‌کند.

^۲ - فصل‌المقال و تقریر مابین الشریفه والحکمه من

ارسطویی می کند که در برخی از موارد تقریباً شبیه انتقادهای ویلیام اکام^۱ است. به هر حال، کاملاً درست است که حکمت مشاء، به عنوان یک مکتب فلسفی، پس از وفات ابن رشد، هیچ پیروی در جهان اسلام نیافت.

او استدلال می کند که منطق مبتنی بر قوه عقل انسان است، و عقل ضرورتاً فروتر از وحی الهی است... با وجود مساعی ابن رشد جهت احیاء فلسفه، بسیاری از حکما معتقدند که فلسفه اسلامی رشد، پس از ضربه سهمگین و حمله مؤثر غزالی، هرگز کاملاً کمر راست نکرد. در غرب، در قرون وسطی، از آنجا که آثار ارسطو به وسیله ابن رشد تعلیم و به لاتینی ترجمه شد، حکمت مشاء اسلامی با عنوان حکمت ابن رشد تجسم یافت. همچنین آثار او تأثیرزری بر فلسفه یهود داشت و برای مدتی طولانی بسیاری از فلاسفه یهودی را به سمت حکمت مشاء رهنمون ساخت.

حکمت مشاء با وجود مخالفت هایی که از جانب فلسفه اشراقی با آن می شد، به ویژه [از جانب] متفکرانی چون سهروردی، شهرزوری، ابن کمونه و دیگران، که غالباً در ایران بودند، تأثیر خود را بر فلسفه اسلامی می گذاشت. ابن کمونه در صدد ضربه زدن به آنچه که به اصطلاح آنها اصول حکمت مشاء می باشد، به ویژه قواعد منطقی و هستی شناختانه آن، برآمد، و انتقادهایی بر ماهیت گرایسی

^۱william of ockham